



۲۰۱۶/۰۶/۲۷



صالحه واهب واصل

دوستان و علاقه مندان گرامی وبسایت «افغان جرمن آنلاين» سلام ها و احتراماتم را بپذيريد.



از آنجائیکه همه میدانید پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» یکی از پربیننده ترین رسانه های افغانی در جمع همه وبسایت های فعال کنونی افغانی در جهان انترنت بوده و همیشه سعی و تلاش دارد تا مردم و ملتش را با نشر حقایق، بدون هر نوع تبعیض و جهت گیری از حزب و یا مذهبی، در روشنی نگهداشته، حالات و اوضاع سیاسی کشور را در ادوار مختلف با چهره های پیشوا ها و زمامداران مختلف خصوصاً در چهار – پنج دهه اخیر مورد بحث و بررسی قرار دهد. بدون شک این بررسی و تحلیل هیچگاهی بی اساس نبوده و مبنی بر نوشته های مستند از نویسندگانی که هنوز در قید حیاتند، و یا آنانی که خود با تأسف دیگر در بین ما نیستند ولی گواهانی هنوز حیات دارند و شاهد واقعات و حوادث آن ادوار بوده اند و هنوز توانائی بیان چشم دید های شان را بصورت تحریری و یا شفاهی دارند، به خوانندگان و تاریخ نویسان این پورتال با امانت داری

کامل، ارائه نماید. تا باشد که افکار و اذهان هموطنان ستمدیده ما که عمریست با اسارت ها و اظلام نابخشودنی بیگانگان به کمک اشخاص سست عنصر خود فروخته به بیگانگان و خارجیان از جمع خود ما، دست و پنجه نرم میکنند، روشن شده و به صورت عادلانه قضاوت نمایند.

اینک این بار اندوخته ای بسی مهم و تأریخی را معنون به **(کودتای پنجم در سقوط دولت جمهوری سرخ یا سیاه؟)** که نویسنده آن به لطف خدا هنوز در قید حیات تشریف دارند، جهت جلوگیری از طولانی شدن مطلب در یک بخش، به چند بخش تنظیم شده خدمت شما عزیزان تقدیم می نمایم و امید میبریم تا در قضاوت های تان روی موضوعات، از خاطر جمع و خونسردی کامل استفاده نموده، بیطرفانه و عادلانه موضوع را مورد بحث و بررسی و تحلیل قرار دهید و اگر سؤالی در اذهان روشن بین تان خطور میکند همه را فوراً بیرون نویس و یادداشت نمائید تا بعد از ختم رساله با جناب نویسنده مطلب صادقانه و بیغرضانه مطرح ساخته، پاسخ تان را بدست آرید.

رساله یا کتاب مورد بحث نوشته محترم (داکتر حسن شرق) بوده دارای ۱۵۵ صفحه است و این ۱۵۵ صفحه به ۱۵ قسمت تنظیم گردیده که هر قسمت حاوی ۱۰/۵ صفحه میباشد. مسؤولیت هر جمله و کلمه درج شده در کتاب را جناب داکتر صاحب شرق خود عهده دار میباشد. سؤالاتی که بعد از ختم این کتاب از جانب خوانندگان کتاب مطرح خواهد گردید به خود داکتر صاحب راجع میگردد و خود ایشان مسؤولیت پاسخ دهی خواهند داشت.

پورتال ملی «افغان جرمن آنلاين» در زمینه نشر موضوعات سیاسی و یا کلتوری فقط و فقط نقش یک وسیله دیجیتالی را بازی نموده آگاهی وارده را به سمع و بصر مطالعه کنندگان و علاقه مندانش میرساند.

قسمت دوازدهم



د پانو شمیره: له ۱ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپکني د لیکنيزي بني پزوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولئ

کودتای پنجم سرخ یا سیاه نوشته داکتر حسن شرق (قسمت یازدهم) به ادامه قسمت یازدهم

بنابراین، نماینده گی رئیس دولت را در دیدار با سران کشورهای دیگر جهت توضیح اهداف جمهوریت، و جلب کمک های خارجی می پذیرد. آنهم بدون مزد و معاشی. زیرا وظیفه ای بود هم خدمت به وطن و هم سهل و ساده و بدون درد سر، که سالانه برای یکی دو بار، آنهم برای دو سه روز اتفاق می افتاد. و بنابراین در دعوت های سران کشورهای خارجی در افغانستان هم شرکت می کرد و باقی والسلام.

متأسفانه در اثر حمله جنایتکاران بی خرد، با شهادت وی در شورش ۷ ثور ۱۳۵۷ش بود که در سه دهه اخیر سیاست خارجی و بیطرفی فعال افغانستان در زیر چکمه های بیگانگان شتتک می زند.

در باره وقوع حادثه هفت ثور، بعضی از همسنگران کودتای ۲۶ سرطان بی رحمانه مرا سرزنش کرده و می گویند: اگر تو در رفتن به جاپان برای آرامی خود و خانواده خویش تن در نمی دادی، جلوگیری از چنین مصیبتی امکان پذیر بود. با اینکه این موضوع چند بار تکرار شده، اما نه برای برائت خویش، بلکه جهت اطمینان آنانی که مرا به گریز پابی متهم می کنند، یادآوری می شود که: بدبختانه زمانی که در رأس قدرت (کودتاچیان) سوء تفاهم ایجاد می شود، هم مقاومت و هم پایداری، و هم دوری جستن از قبول مسئولیت (به شهادت سرگذشت کودتاها) ایجاد مصیبت می کند. و برای جلوگیری از حوادث شوم، بایستی یکی از دو نفری که در رأس قدرت قرار گرفته بودند، برای منافع ملی و نسق اداری مملکت، عقب نشینی می کرد. و از آنجایی که سوء تفاهم یک جانبه بود، به آسانی می شد طرف معتقد به اصل حاکمیت دسته جمعی کنار رود.

از آنرو بدون فشار احمد و یا محمود، محض برای فروکش کردن افواهاات جنجال برانگیز و جلوگیری از برخورد احتمالی کودتاچیان با یکدیگر شان کنار رفتم. ورنه ایجاد خرخشه و تولید درد سر، نه پولی کار داشت و نه هم توپ و تفنگی.

بناء اگر با وجود اتهامات دم به دم و تعقیبات پیگیر در کابل هم می بودم تنها چیزی که می شد اضافه شدن یک نفر در جمع قربانیان ۷ ثور می بود و باقی هیچ. از جانب دیگر در آن روزها آزادی مطبوعات و فعالیت های سیاسی زیر نظر حکومت نظامی قرار داشت و در پهلوی آن طرف مقابل هم همان اهداف مشترکی را که در خطاب به مردم، به مردم وعده داده شده بود، پیروی می کرد. و برای تأمین عدالت اجتماعی، طرقي را برگزیده بودند تا مردم از طریق یک حزبی و سپس دو حزبی بتوانند با کسب رأی اکثریت، زعیم مورد نظر خویش را برگزینند.

بناء پیروی از خواست آنانی که مرا به لجاجت تشویق می کردند، مفهوم رده بندی در اردو را داشت، نه یک مبارزه مشروع و مصلحیت آمیز. اگر به فرض محال چنین دسته بندی بوجود می آمد چه مفهومی را، غیر از یک جاه طلبی احمقانه، افاده می کرد؟ و چه فرقی می داشت با تشکیل "حکومت موازی سمت شمال با حکومت کابل" در زمان ریاست جمهوری داکتر نجیب الله به همکاری دو سه نفر از رهبران جمعیت اسلامی.

اما ناگفته نماند که اگر کمیته مرکزی، خصوصاً چند نفر مؤثر آن در اردو، پاچاگل وفادار، فیض محمد، احمد ضیاء مجید و عبدالحمید محتاط از تماس و اداره قطعات شان محروم نمی شدند، و ارتباطات رهبری با محمد سرور نورستانی، یوسف خان و مولاداد برهم نمی خورد، و روزگار هم اجازه می داد تا باز مانند هنگامه صبحگاه ۲۶ سرطان دور هم حلقه زنییم، در آن صورت می شد گفت که نفوذ حفیظ الله امین در قوای هوایی و زره دار و کوماندو و انضباط به جایی نمی رسید که جرئت حمله به ریاست جمهوری و گارد جمهوری را داشته باشد.

با اینکه نصیب و قسمت را نمی شود تغییر داد، اما باز هم دنیا محل اسباب است و اشخاص فوق در آن روز و روزگار، بهترین وسیله برای جلوگیری از حادثه شوم هفت ثور به شمار می آمدند. چنانچه خنثی کردن کودتاها قبل از یاد شده برای تخریب جمهوریت توسط اشخاص فوق و همدیفان شان، گواهی است بر حقانیت وحدت و همبستگی کمیته مرکزی جمهوریت.

د پانو شمیره: له ۲ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنیت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکي په خیر و لولی

بناءً بازهم تکرار می شود که خود ما، بر خود ستم کردیم نه ابر قدرت امریکا یا روسیه شوروی و یا کشور دیگری. برای باور به چنین پیشامدی در کشور، با علاقه مندی خاصی که در تغییر نظام شاهی به جمهوری، و داشتن یک حکومت ملی و مردمی که از بطن مردم، توسط انتخابات بوجود آمده باشد داشتیم، مرا واداشت تا بیشتر از دیگران در جستجوی آن شوم که چرا و برای چه، در اوج قدرت، اما در نیمه راه رسیدن به هدف سقوط کردیم؟

برای رسیدن به چنین هدفی ایجاب می کرد تا گفته ها و حدس و گمان آقایانی را که نه در تأسیس جمهوریت سهیم بودند و نه موفق آنرا داشتند تا از آنچه که در داخل کمیته مرکزی جمهوریت و دولت جمهوری می گذشت آگاهی داشته بوده باشند پشت سر گذاشت، و تک و تنها در پی کشف ماجرای سقوط دولت جمهوری، راهی سفر شد، و خواننده را از گفت و شنیدها و چشم‌دیدهای خویش در ملاقات با زمامداران شوروی، در جریان قضایا قرار داد. در سنبله ۱۳۶۷ش (۲۶ تا ۳۰ سنبله) به دعوت رسمی "ریژکوف" صدراعظم شوروی وارد مسکو شدم. مصمم بودم تا توجیحات رهبران شوروی را در باره حملات طرفداران نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین و سقوط دولت جمهوری به شکلی از اشکال از زبان آنها بشنوم.

ناگفته نماند که سقوط دولت جمهوری توسط خلقی ها (به رهبری حفیظ الله امین) و برهم زدن دارو دسته خلقی ها (تجاوز عساکر شوروی به افغانستان و کشتن حفیظ الله امین) از بیخ و بُن دو موضوع جداگانه اند و به جز صحنه سازی های سیاسی و جوه مشترک دیگری در آنها دیده نمی شود.

به هر صورت، در ملاقاتی که با میخائیل سرگیویچ گریباچف رئیس جمهور اتحاد جماهیر شوروی در یک فضای دوستانه تنظیم شده بود، گریباچف در حالیکه دوبرینین رئیس روابط بین المللی حزب کمونیست و شوارد نادزه وزیر خارجه، و یک منشی حزب کمونیست با یک ترجمان حضور داشتند، گفت:

من به شخصیت و علاقه مندی و سابقه نیک و مساعی شما در حفظ روابط و تحکیم مناسبات دو کشور، چه در زمان صدارت و چه در دوره ریاست جمهوری محمد داود احترام و معلومات دارم، و نظریات شما را در باره ختم جنگ در افغانستان به دقت مطالعه کرده ام. بنابراین خواهشمندم تا جلالتماب شما یک بار دیگر، باز هم صمیمانه و دوستانه، در باره خروج عساکر شوروی از افغانستان و اعاده روابط نیک مردم افغانستان با مردم شوروی ما را در روشنی بیشتر قرار دهید.

او اضافه کرد: و از اینکه روابط نیک کشورهای ما در اثر سهو زمامداران گذشته اتحاد جماهیر شوروی به سردی گراییده است، نهایت متأسفم.

نویسنده از نوآوری های شان در نظام شوروی که با استقبال مردم شوروی و حتی جهانیان مواجه شده بود، و به این وجیزه به مردم خویش و جهانیان نشان داد که "زخم خونین" شفا و جنگ افغانستان فاتح ندارد، با قدردانی و احترام یادآور شد. ولی موضوعات در باره خروج عساکر شوروی از افغانستان و اعاده روابط نیک دو کشور (البته با وضاحت و دلایل بیشتر) کم و بیش همان چیزهایی بود که قبلاً به اطلاع حکومت اتحاد شوروی رسانده شده بود (صفحه ۳۴۹ نت ۳۵۳ کتاب تأسیس و تخریب جمهوری افغانستان).

از اینکه گریباچف برخلاف ادعای رهبران اتحاد جماهیر شوروی و سردمداران حکومت کابل (که عساکر شوروی را در افغانستان مطابق ماده ۵۱ منشور ملل متحد و به درخواست حکومت کابل مشروع می پنداشتند، نه تجاوز) آنرا سهو زمامداران اتحاد جماهیر شوروی و یا به تعبیر نویسنده، تجاوز می پنداشت، برایم تازگی داشت.

از درک و تأثیر گریباچف از مداخله بی مفهوم نظامی کشورش در افغانستان، موقع آنرا یافتم تا از کمک ها و مساعدت های اتحاد جماهیر شوروی برای افغانستان در سال های ۱۳۳۳ تا ۱۳۵۷ش قدردانی کرده، و از رشته های عمیق دوستی که میان دو کشور و مردمانش در سال های فوق بوجود آمده بود، و در ضمن از رنج و مصیبت هایی که بعداً به مردم کشورم توسط رهبران ح.د.خ و عساکر شوروی در افغانستان، بدون موجب، رسیده بود توضیحات داده و یاد آور شوم که:

جلالتماب، جنگ خانمانسوز در افغانستان، آنچه کمک های چشم گیر کشور شما و دیگر کشورهای دوست و کارهایی که خود افغان ها پی ریزی و اعمار کرده بودند، همه را باهم، با آنچه از گذشته داشتیم با خاک یکسان کرد. و امروز

د پانو شمیره: له ۳ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همكاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړيکه ټينگه كړئ maqalat@afghan-german.de

يادونه: دليكني دليكنيزي بني پازوالي د ليكوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليكنه له راليرلو مخكي په خير و لولي

حکومت ما برای احیای مجدد ویرانی های کشور شان، به حیث حکومت جنگ زده و نیازمند، از همه کشورهای جهان خصوصاً کشور بزرگ شما تمنا دارد تا ما را یاری کنند.

یقین دارم دولت اتحاد جماهیر شوروی، با درک و احساس بیشتری که از ویرانی افغانستان دارند در آبادی آن بیشتر سهم خواهند شد. زیرا مردم افغانستان با آنهمه روابط نیک و دوستانه ای که با شوروی ها داشتند، هرگز نتوانستند دلیل حضور عساکر شوروی را در افغانستان و پشتیبانی آنان را از حکومتی که مردم آنرا قبول نداشتند، درک کنند. متأسفانه با فراموشی این که در کجا قرار دارم و مخاطبم کیست، حین توضیح مصیبت های وارده و ویرانی های گسترده در افغانستان، ناخود آگاه هیجانی شده و گلویم را عقده گرفته بود که گریباجف با تأیید گفته هایم گفت:

مردم افغانستان حق به جانب اند، زیرا کشور ما بهترین روابط نیک را با کشور شما، خصوصاً در دورهٔ صدارت و ریاست جمهوری محمد داود که شما دوست و همکار نزدیک شان بودید، داشت.

گریباجف گفت: به شما اطمینان می دهم که کمک های همه جانبهٔ ما برای اعمار مجدد افغانستان، به زودی از طریق دفتر صدرالدین آقا خان (ملل متحد) آغاز خواهد شد.

فردای روز ملاقات اطلاع دادند که حکومت اتحاد جماهیر شوروی پرداخت هشت صد میلیون دالر را جهت کمک به مردم افغانستان توسط دفتر ملل متحد در کابل (صدرالدین آقا خان)، علاوه بر سیصد میلیون دالر کمک بلاعوض به حکومت افغانستان، منظور کرده است. شام فردای روز ملاقات با گریباجف، هیئت افغانی در مجلسی اشتراک کردند که از جانب ریژکوف صدراعظم شوروی در قصر کرملین برای نان شام دعوت شده بودند.

در ختم نان بایکدیگر جهت نوشیدن چای به میز دیگری نشسته بودیم که ریژکوف پرسید: چه شد با آنهمه مناسبات نیکی که بین دو کشور ما وجود داشت به یک بارگی مردم افغانستان برضد اتحاد جماهیر شوروی شوریدند؟

منهم با استفاده از موقع، برای پیداکردن سرنخی از حملهٔ طرفداران حفیظ الله امین بر ارگ ریاست جمهوری، که آیا واقعاً به هدایت شوروی بوده است یا خیر، پرسیدم که: مردم افغانستان هم عین سوال را از شما دارند که چرا با آن همه آرامی در کشور ما، و با آن همه مناسبات پسندیده که کشورهای ما با یکدیگر داشتند، زمامداران شوروی به حفیظ الله امین کمک کردند تا همه چیز را در کشور ما دگرگون کند.

او با اندک آشفتگی گفت: اینها دروغ و اتهام اند که دشمنان شوروی به ما می بندند که گویا در اقدامات ماجراجویانه امین ما همکاری و اطلاع قبلی داشتیم. حقیقت امر این است که دولت شوروی مانند دیگر کشورهای جهان، بعد از حدوث حادثهٔ هفت ثور مطلع شد، نه اینکه در آن درگیر بوده باشد. اما سهو زمامداران شوروی در این بوده است که، بدون پی بردن به اصل ماجرا، محض به نام اینکه حفیظ الله امین و دارودسته اش خود را کمونیست می نامیدند، سر از پا گم کرده در حمایت از دولت آنها شامل ماجرا می شوند.

برای آرامی خاطرش گفتم: امیدوارم با روشی که جلالتماب میخانیل گریباجف در بارهٔ احیای مجدد روابط نیک میان مردمان دو کشور در پیش گرفته اند، با آمدن یک حکومت مورد قبول مردم از طریق انتخابات و تحت نظر ملل متحد، دو باره همه چیز به حال عادی بر گردد.

و سپس با تبادل کلمات بدون مشاجره، خوش و خوشحال با هم خداحافظی کردیم.

کسانی که مصیبت ۷ ثور سال ۱۳۵۷ش را در افغانستان دنبال کرده اند به خوبی می دانند که حفیظ الله امین در شام پنج ثور، همراه با دیگر رهبران ح.د.خ. از جانب پولیس به نام اینکه او را نیافته بودند، دستگیر نشده بود. بناءً برای گرفتاری اش دقیقاً خانهٔ وی را زیر مراقبت گرفته بودند، و اما او که با مهارت خویش یا به همکاری احمد و یا محمود در خانه اش پنهان شده بود، صبح ۶ ثور توانسته بود تا توسط فرزندش به سید محمد گلاب زوی عضو رابط وی، به صاحب منصبان خلقی اطلاع دهد تا مسلحانه برای سقوط دولت جمهوری اقدام نمایند و سپس خود را به پولیس تسلیم می کند.

بناءً در این مرحله حساس و زمان نهایت کوتاه، و وسایل اطلاعاتی آن روزی، قابل باور هم نیست که او توانسته باشد تا موضوع را به اطلاع مقامات شوروی رسانده و کسب هدایت کند.

ولی با آنهم کمتر کسی وجود خواهد داشت که بپندارد که سفارت شوروی در کابل از دار و دسته نظامیان حفیظ الله امین در اردو بی خبر مانده باشد. در غیر آن نمی شد به هدف مندی اقدامات حفیظ الله امین در جلب اعتماد و دخیل ساختن شوروی در یک ماجرای سردرگم، صحنه گذاشت. او برای جلب اعتماد باز هم بیشتر، کار را به جایی کشانیده بود که سفیر شوروی در کابل به جای مشوره در تعیین اعضای کابینه سفارش می کرد و نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین، "بلی قربان" گفته، تعمیل می کردند.

اگرچه رفته رفته در گوشه و کنار شنیده می شد که حفیظ الله امین تمایل به غربی ها دارد تا به شوروی. اما بیانات آتشین و سرسپردگی اش به سوسیالیزم جهانی و در رأس اتحاد جماهیر شوروی، نه تنها شوروی ها را علاقه مند و دلباخته خود ساخته بود، بلکه اعمالش هم نمایانگر آن بود که او یک کمونیست بود و عاشق، هم بسته و پیرو شوروی. بناءً دلیلی وجود ندارد که شوروی ها در جنایات نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین در زیر پا کردن دین و آیین مردم و کشتارهای دسته جمعی در افغانستان، شریک و همکار و هم عقیده نبوده باشند.

علاوه بر آن جنایات نابخشودی شوروی ها در این است که آوانی که پی می برند که حفیظ الله امین آنان را غولانده است برای انتقام از حفیظ الله امین به افغانستان لشکرکشی می کنند و بیش از دو میلیون افغان بیگناه و بی وسیله را قتل عام، و چندین میلیون دیگر را معلول و معیوب و یا مجبور به فرار می نمایند.

بنابراین، با اینکه استاد ربانی، زمانی که به حیث رئیس جمهور تکیه بر اریکه قدرت داشتند، اعلام فرموده بودند که چون تجاوز اردوی شوروی بر افغانستان در زعامت اتحاد جماهیر شوروی سابق صورت گرفته است، از آنرو دولت موجود روسیه در جبران خسارات عساکر شان در افغانستان مکلفیت ندارد، و جیبه هر وطن پرست، خصوصاً حکومت افغانستان، است تا به دولت موجود روسیه که وارث همه مسائل ملی و بین المللی اتحاد جماهیر شوروی سابق است، و رهبری همان اردوی متجاوز را به عهده دارد، به جای کلمه تاوان جنگ (شاید خوش آیند نباشد)، یادآوری نمایند تا دولت موجود روسیه مسئولانه در اعمار مجدد افغانستان سهیم گردند.

از آنها که بگذریم، در واقع تعقیب و کنجاولی های سر در گم از احمد و محمود در باره سقوط دولت جمهوری بود که هر قدر بیشتر می شد، پیچیده تر می شد و بایستی هم می شد، زیرا ناخود آگاه از دیگران گله سر می دادیم، در حالیکه ما بودیم که از بی تفاوتی و بی اعتنایی به همسنگران خویش بیچاره شده بودیم.

ورنه، چهار بار در سال های ۱۳۵۲، ۵۳ و ۵۴ ش سیاستمداران نامی کشور و جنرالان نظام گذشته با اشتراک بعضی از علما و روحانیون کشور، برای سقوط دولت جمهوری اقدام به کودتا و شورش در نقاط مختلف کشور کردند تا دو باره در افغانستان به جای نظام جمهوری همان آتش باشد و همان کاسه. اما آگاهی و همبستگی مؤسسنین جمهوریت و اتفاق نظر ایشان در بقای جمهوری بود که دسائس گفته شده را قبل از آنکه بر دولت جمهوری حمله ور شوند، کشف و خنثی می کردند.

بناءً ناسازگاری و خودخواهی های بعدی در رفقای ما بود که باعث شد تا بعضی از کودتاچیان ۱۶ سرطان کورکورانه به دنبال کلبی و مقصود رفته و احمقانه به رفقای خویش حمله ور شوند.

ورنه، تره کی و امین کجا و سقوط دولت جمهوری کجا؟

این داستان را نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین بهتر از همه کس می دانستند که: اگر جسارت صاحب منصبان ناراضی شده خصوصاً قادرخان، محمد رفیع، اسلم وطنجار، شیرجان مزدوریار، سید محمد گلاب زوی و اسدالله سروری از رهبری دولت جمهوری نمی بود، موفقیت و کامیابی آنان در کسب قدرت سیاسی بیشتر به شاخ آهو بسته بود تا در زیر نعلین شان.

از جانب دیگر، چون صاحب منصبان مذکور از روی عقده مندی و حس حقارت در مقابل کارمندان دولت جمهوری با بلهوسی به جمع شان پیوسته بودند، نه اینکه علماً با فلسفه کمونیزم و سوسیالیزم علمی آشنایی داشته و فهمیده گرویده آنها شده باشند، بناءً هر دوی آنها از همان ساعات اول در پی آن شدند تا ارتباط صاحب منصبان مذکور را در اردو معشوش نمایند.

زیرا قادرخان پیلوت و محمد رفیع تانکیست و چهار نفر دیگر در عین زمانی که نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین را رهبران انقلاب ثور می شمردند، توقع آنرا هم داشتند تا آنان هم متقابلاً ایشان را ناجی خویش بشمارند.

بنابر آن دیری نگذشت که قادرخان در صف صاحب منصبان قوای هوایی و محمد رفیع در جمع تانکیست ها در مقابل تره کی و امین قد بلندک می کردند و بیشتر متوجه همبستگی هم ردیفان خویش بودند تا فرمانبرداری از نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین. از آنرو برای این که از شر شان آسوده شوند، در قدم اول قادرخان و محمد رفیع را به جرم سرنگونی نظام نوین انقلاب ثور متهم می نمایند و با تعداد زیادی از بهترین و شایسته ترین صاحب منصبان اردو دستگیر و زندانی می کنند.

از آنجمله تورن جنرال ارکان حرب شاهپور خان قوماندان حربی پوهنتون در دولت جمهوری بود که توسط قادرخان (وزیر دفاع ملی در کابینه تره کی) به حیث لوی درستیز اردوی افغانستان مقرر شده بود، و پس از آن همراه با جگرن هدایت الله، تورن سلطان، تورن هاشم و تورن سلطان خُدران صاحب منصبان کوماندو دستگیر و در همان روزهای اول کشته می شوند. به استثنای شاهپورخان، چهار صاحب منصب دیگر در تغییر نظام شاهی به جمهوری در کودتای ۲۶ سرطان سهم ارزنده و فراموش ناشدنی به جای مانده بودند.

ولی هیچ کدام آنها، به شمول شاهپورخان، در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ ش نه اشتراک داشتند و نه هم تا روزی که عازم جاپان شدم (ثور ۱۳۵۶ ش) در احزاب سیاسی شامل شده بودند.

به دنباله همین بگیر و ببند و بگش ها حفیظ الله امین امر توقیف محمد اسلم وطنجار وزیر مخابرات، شیرجان مزدوریار وزیر هوانوردی ملکی، سید محمد گلاب زوی وزیر داخله و اسدالله سروری رئیس عمومی استخبارات کابینه تره کی را صادر می کند. و این مصادف بود به روزهایی که محکمه نظامی حکم اعدام قادرخان و محمد رفیع را اعلام کرد، ولی هنوز عملی نشده بود که هر چهار نفر مذکور به صورت عجیب و غریبی از چنگال حفیظ الله امین فرار می کنند. و اما محمد رفیع تانکیست، از جمله تانکیست هایی بود که در صف اول کودتای ۲۶ سرطان در تغییر نظام شاهی به جمهوری اشتراک مساعی کرده بود.

او در قوای ۴ زره دار معاون محمد سرور نورستانی (عضو کمیته مرکزی و قوماندان قوای ۴ زره دار) بود و چون محمد سرور موصوف جهت تداوی به خارج رفته بود، بنابراین محمد رفیع اداره قوای ۴ زره دار را در دست داشت. او دوست و هم مسلک غلام حیدر رسولی وزیر دفاع بود. و همین نکته باعث شده بود تا اجازه خروج تانک ها را از گاراج های مخصوص و مهر شده (در روز شش ثور برای روز هفت ثور) به بهانه پاک کاری و تمرین، از وزیر دفاع به دست داشته باشد.

محمد رفیع از اقارب نزدیک حفیظ الله امین بود و همین قرابت باعث شده بود تا محبت و اعتماد حیدر رسولی را قربان اهداف ناپاک حفیظ الله امین نماید. زیرا بدون اجازه وزیر دفاع ملی، خروج تانک ها، مطابق مقررات اردو، از گاراج های پل چرخی در روز هفت ثور ناممکن و غیر عملی بود. و در آنصورت انقلاب ثور می ماند و شاخ آهو، و بیچاره شدن ما از ستم بر خود ما.

خلقى ها با همه آوازه به دروازه انداختن ها در شورای ملی افغانستان (ولسی جرگه و مشرانو جرگه) از جمله سیصد و سی عضو آن، دارای یک عضو بود. و به عبارت ساده تر، خلقی ها با آنهمه آزادی عملی که در نظام شاهی داشتند، صفر اعشاریه ۳۳ فیصد از مردم افغانستان را فریفته خویش کرده بودند. آنهم منحصر به شهریان کابل. و پرچمی ها با داشتن دو نماینده در شورای ملی صفر اعشاریه ۶۶ فیصد در شهریان کابل نفوذ داشتند. و اما در باره توانمندی و نفوذ نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین (منفی جمهوری خواهان گمراه شده) در اردو، بهتر است از زبان شخص نورمحمد تره کی شنید تا از احمد یا محمود.

هنوز از به قدرت رسیدن حفیظ الله امین و نورمحمد تره کی چند ماهی نگذشته بود که متوجه می شوند نظام شان در طوفان عظیمی از بی اعتمادی مردم و خصوصاً اردوی افغانستان، گیر مانده است و دست و پا می زند. بناءً در یک گفتگوی تلفونی، نورمحمد تره کی از کاسیگین صدراعظم شوروی در خواست کمک نظامی می کند. و جنرال گروموف قوماندان اردوی شوروی در افغانستان، در صفحه ۴۴ اثر خویش "اردوی سرخ در افغانستان"، ترجمه شده به زبان دری، کلمه به کلمه گفته های کاسیگین و نورمحمد تره کی را چاپ کرده است. آنانی که آرزومند درک بیشتر از بیچاره گی و عجز تره کی در دفاع از انقلاب باشند، بهتر است به اصل اثر مذکور مراجعه کنند.

و اما به جواب اینکه نورمحمد تره کی بیچاره شدن حکومت خویش را در دفاع از انقلاب ثور تکرار و تکرار و تکرار و باز هم تکرار می کند، کاسیگین می پرسد: رفیق تره کی، از گفته های شما بر می آید که در اردوی افغانستان طرفداران شما یا نیست و یا خیلی کم اند. اما صدها افسر شما که در اتحاد شوروی تحصیل کرده اند به کدام سوراخ خزیده اند؟ تره کی: رفیق کاسیگین، تعداد زیاد آنها یا مسلمانان مرتجع و یا اخوانی هایی اند که ما نه به آنها باور داریم و نه هم می شود به آنها تکیه کرد.

این گفت و شنودها مصادف به روزهایی است که قادرخان، محمد رفیع و داروسته شان را که به شوق کمونیست شدن مصیبت هفت ثور را به راه انداخته بودند، تقریباً به اشاره تره کی و احکام حفیظ الله امین، کشته یا حبس و یا فراری شده بودند.

با آنهم دولت شوروی در آن موقع با آنکه لشکرکشی را به افغانستان (جهت دفاع از انقلاب ثور) نامناسب می داند با فرستادن صدها مشاور نظامی و استخباراتی (جهت حزبی ساختن اردو) و اسلحه تقیل و خفیف و طیاره های جنگی، بی دریغانه در تقویة اردوی افغانستان سهیم می شود.

به هر صورت، بهتر است مغزله شوروی ها را با انقلابیون ثور، به توجیه آنکه عشق کور است، برای چند لحظه پشت سر گذاشت و به دنباله کار خویش سرگردان شد که چگونه ما خود بر خود ستم کردیم.

کمک های سرسام آور شوروی، برای بقای انقلاب ثور و تحکیم موقف تره کی و امین، در واقع برای تبلیغات پی گیر و بی امان غربی ها، به همه آنانی که در سیاست بازی سر و کله نرم می کردند اسنادی شده بود تا به یک آواز نعره زنند که: پیروان نورمحمد تره کی و دست پرورده های حفیظ الله امین گماشتگان شوروی اند که بر ارگ ریاست جمهوری جهت سقوط زعامت محمد داود حمله ور شدند، نه احمدی و نه هم محمودی.

بنابراین، در آن شرایط داد و بیداد ما اذان ملای غریب شده بود که نه شنونده داشت و نه هم نمازگزار می. اما برعکس، های و هوی به راه انداخته شده (در باره هفت ثور) بود که محقق مشهور امریکایی "سلیگ هریسن" در روزنامه واشنگتن پست، شماره ۱۳ می سال ۱۹۷۹ میلادی می نویسد:

این شاه ایران بود، نه برژنف، که زنجیر حوادث افغانستان را تا سقوط محمد داود کش نمود. به عقیده سلیگ هریسن، سفر محمد داود رئیس جمهور افغانستان به ایران، زمینه همکاری استخباراتی دو جانبه بین افغانستان و ایران را مهیا ساخت.

بنابراین ساواک (دستگاه استخباراتی دولت ایران) با صرف پول زیاد توانست افراد و شبکه های استخباراتی متعددی نه تنها در کابل، بلکه در دیگر ولایات افغانستان هم تأسیس نماید و بر نفوذ سیاسی و فرهنگی اش در افغانستان بیفزاید. پس از بازگشت محمد داود از دیدار با شاه ایران به کابل بود که بعضی از جراید معتبر غربی ها نوشتند که: جهت مبارزه با کمونیست ها در اردوی افغانستان بین سران دو کشور موافقه شده است تا ساواک برای کشف کارمندان طرفدار شوروی در اردوی افغانستان همکاری کند.

باز هم هریسن:

به نظر او توسعه نقش ساواک مصادف بود با اخراج چپی هایی که قبلاً از موقف بالایی در دولت جمهوری برخوردار بودند.

او می نویسد که: وعده کمک های اقتصادی ایران و کشورهای عربی (که اصلاً تحقق نیافت) سعی در دور ساختن دولت افغانستان از اتحاد شوروی بود. او علاوه می کند که دور کردن چپی های متمایل به مسکو (رفقای هم سنگر محمد داود) در افغانستان به اشاره شاه ایران صورت گرفته بود. ختم

مسکو از قبل از روابط نیک با افغانستان برخوردار بود و اطمینان یافته بود که حکومت افغانستان به جاسوسان و خرابکاران ضد شوروی در افغانستان اجازه فعالیت نمی دهد. از آنرو روزنامه نگارانی که از روابط دیروزی افغانستان با اتحاد جماهیر شوروی آگاهی داشتند، از همبستگی حکومت افغانستان به حکومت ایران در ساحة استخباراتی و آنهم بر ضد شوروی، بی گمان باور پیدا کرده بودند که کودتای هفت ثور به حمایت و اشاره شوروی در افغانستان پیاده شده است.

د پانو شمیره: له ۷ تر ۱۱

افغان جرمن آنلاين په درنيت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلیکنی د لیکنیزې بنې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په خیر و لولی

از آنجمله شخص هریسن هم با اینکه به وضاحت نوشته است که این شاه ایران بود، نه برژنف که زنجیر حوادث افغانستان را تا سقوط محمد داود کش نمود، ولی باز هم به پیروی یا زیر تأثیر دیگران نوشته است که: یکی از دلایل عمده کودتای مورد حمایت مسکو (کودتای هفت ثور) سفر محمد داود رئیس جمهور وقت افغانستان به ایران و زمینه همکاری استخباراتی دو جانبه بین ایران و افغانستان بود.

اما پس از گذشت چهل سال و نشر اوراق سفارت امریکا در کابل نشان می دهد که گویا سفارت امریکا در کابل از حدوث حادثه هفت ثور بی خبر مانده بود. اما آگاه شدند که ساواک ایران از وقوع چنین حادثه ای در افغانستان مطلع بوده است.

ناگفته نماند که اطلاع داشتن ساواک از حادثه هفت ثور ۱۳۵۷ش در زمانی است که نظامیان امریکا، پاکستان و ایران همکاری مشترک نظامی و استخباراتی در منطقه داشته اند. و همین نکته مرا واداشت تا از میان گفته ده ها و حتی می توان گفت صدها خبرنگار خارجی، نوشته دو پهلوی هریسن را به حیث روزنه ای بر آنچه خود ما بر خود کردیم، برگزینم.

نویسنده با خوابی که سلیگ هریسن و دیگران از فعالیت های تخریبی ساواک در افغانستان دیده بودند، همنواست. اما تعبیر نویسنده با تعبیر هریسن و دیگر هم ردیفانش از خواب دیده شده در باره فعالیت های ساواک در افغانستان متفاوت است، زیرا این نویسنده بود که در جریان مذاکرات نماینده ساواک در کابل با رئیس پولیس افغانستان قرار داشت و دقیقاً ناظر اعمال ساواک در کابل بود، نه کلبی و نه هم مقصودی (صفحات ... ۵۲ تا ۵۹ همین نوشته).

محمد داود در ثور ۱۳۵۴ بنا بر دعوت شاه ایران عازم تهران می شود، آنهم به روزگاری که جمهوری شدن افغانستان تأثیرات خوش آیندی در ایران، برای بقای سلطنت ایران، نداشت. و همکاری ساواکی ها با استخبارات پاکستان در سقوط جمهوری و بازگشت سلطنت به افغانستان قابل فهم بود.

ولی با آنهم برای رفع سوء تفاهات بین دو کشور مسلمان، برادر و همسایه، و در ضمن جلب کمک های اقتصادی ایران، ایجاب می نمود تا دعوت شاه ایران دوستانه و محترمانه پذیرفته شود.

محمد داود رئیس جمهور پس از بازگشت از ایران از ملاقات دوستانه و برادرانه شاه ایران و کمک های اقتصادی ایران به افغانستان نهایت راضی بود، و در ضمن طوری که خواننده آمدید به تبادل اطلاعات مورد علاقه هم موافقه شده بود و نویسنده را موظف نمود تا اطلاعات هر دو جانب را دقیقاً زیر نظر داشته و سپس با اوشان مشوره کنم.

اما متأسفانه پس از بازگشت از ایران علاقه و اعتمادش از هم سنگرانش کاسته می شد و دیگر به ریاست خویش در کمیته مرکزی دلبستگی نداشت و از کسانی که در جلسات کمیته حاضر نمی شدند و مانع نصاب کمیته می گردیدند حمایت می کرد. از اینکه که محمد داود از همان روزهای اول تأسیس جمهوریت، تحت تأثیر این تبلیغات که رفقای (کمیته مرکزی) دیر یا زود وی را با شخص دیگری تعویض خواهند کرد در تشویش بوده باشد، و خواسته باشد با عدم حضور دو سه نفر از اعضای کمیته، کمیته را بدون کش و گیر از نصاب بیندازد، و یا اینکه شاه ایران از صلاحیت های کمیته مرکزی وی را به تشویش انداخته باشد، سندی در دست نیست. اما چون پاشیده شدن کمیته و ترمیم کابینه مصادف بود با روزهایی که از دیدار شاه ایران به کابل بازگشته بود، روزنامه نگاران خارجی و اوایل به راه انداختن که دور کردن چپی های متمایل به مسکو (بیچاره رفقای همسنگر محمد داود) از قدرت در افغانستان به اشاره شاه ایران صورت گرفته است.

خموشی مطبوعات افغانستان در تردید جعلیات گفته شده، مهر تأییدی بود بر افواهات دشمنان جمهوری. و اما در باره فعالیت های ساواک در افغانستان:

حکومت ایران در آن روزها (دیدار رئیس جمهور افغانستان از ایران) به صورت آشتی ناپذیری با توده ای ها (حزب کمونیست ایران) درگیر شده بود و حتی به هر مخالف سیاسی، خصوصاً طرفداران مرحوم دکتر محمد مصدق شخصیت مبارز و ملی ایران، به نگاه توده ای نگریده و بیرحمانه برخورد می کردند.

بناء فعالیت های سیاسی مخالفین دولت ایران که محدود بود، محدودتر شده بود. و در چنین روزگاری تغییر نظام شاهی به جمهوری توسط اردوی افغانستان، مشوق خوبی برای مخالفین دولت ایران و خصوصاً توده ای های ایران جهت سرنگونی نظام از طریق قیام مسلحانه شده بود.

بنابراین در مقامات ایرانی تشویش بوجود آمده بود که گویا صاحب منصبانی که در کودتای ۲۶ سرطان سپیم بودند، در تشویق نظامیان توده ای در ایران، برای سرنگونی شاه ایران به اشاره شوروی ها در تلاش افنیده اند. در حالیکه چنین اقدامی در اردوی افغانستان وجود خارجی نداشت.

ولی با آنهم محمد داود رئیس جمهور افغانستان جهت رفع تشویش و نگرانی شاه ایران در تبادلۀ چنین اخباری با هم موافقه می کنند که: خبرهایی که حکومت ایران در بارۀ موضوع فوق در ایران به دست می آورد به افغانستان، و حکومت افغانستان خبرهایی که باعث تحریک نظامیان ایرانی شود به دسترس ایران بگذارند.

اما این مبادله خبری حاوی هیچ نوع تشکیلات استخباراتی ایران در افغانستان و از افغانستان در ایران، خارج از محوطۀ سفارتخانه ها نبود، چه رسد به آنکه ساواک ایران در اردوی افغانستان اجازه فعالیت استخباراتی داشته باشد. زیرا چنین مرادۀ ای در نزد دولتمداران آن روزی، خصوصاً محمد داود، خیانت به پاسداران وطن (اردوی افغانستان) و نفی حاکمیت ملی تلقی می شد و غیر قابل پذیرش بود.

از دید و وادید نماینده ساواک با رئیس پولیس افغانستان عبدالقدیر نورستانی تا جایی که درگیر بودم در صفحات گذشته به آن اشاره شده است، و از طرف دیگر ماموریت ساواک که در جوزا یا سرطان ۱۳۵۴ شروع شده بود، بعد از حملات بر تهبانه جات غربی افغانستان از جانب عناصری که از ایران در ثور ۱۳۵۵ آمده بودند خاتمه یافت.

اما شگفت انگیز اینکه در همان روزهای اول ماموریت نماینده ساواک در کابل بود که عبدالقدیر نورستانی برایم گفت که نماینده نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین نزدش آمده بود و با علاقه مندی خاصی، همکاری طرفداران خویش را به دولت جمهوری وعده دادند و هفته بعد حفیظ الله امین به ملاقات نورستانی می آید و به گفته های نماینده خویش مهر تأکید می زند.

آیا همکاری خلقی ها برای جلب اعتماد رئیس پولیس، از جانب حفیظ الله امین، هم زمان با حضور نماینده ساواک در کابل، یک امر تصادفی بود یا از قبل طراحی شده، سندی در دست نیست و نه هم در آن روزها متوجه چنین زد و بندهایی بودم.

ولی نشر اسناد سفارت امریکا در این روزها و افشای اطلاع داشتن ساواک از کودتای هفت ثور، مرا سرگیجه و متوجه روزهایی می کند که با چنان موضوعات برخورد بی خردانه و طفلانه داشته و با یک محاسبه سیاسی غلط، ترک معرکه کرده بودم.

و اما حفیظ الله امین:

نظر به اینکه دوائر استخباراتی دولت جمهوری از جانب رئیس جمهور اداره می شد، بنابراین پس از اینکه فعالیت رسمی ساواک در سفارت ایران، بنا به درخواست وزارت خارجه ما موقتاً خاتمه یافته بود، دیگر سر و کاری با مسائل استخباراتی نداشتم. اما سر و صدای سردمداران حزب انقلاب ملی در ضدیت با پرچمی ها و مخالفت نکردن با فعالیت خلقی ها، نشانه ای بود از همکاری حفیظ الله امین با پولیس، اما نه مستند.

تا اینکه محمد سرور نورستانی، محمد یوسف و مولاداد، اعضای کمیته مرکزی، مرا در جریان فعالیت خلقی ها خصوصاً جذب تانکیست هایی که از رهبری روگردان شده بودند، گذاشتند. بنابراین، موافقه شد تا هر سه نفر شان رئیس جمهور را دیدار کنند. ولی با تعجب پس از دیدار با رئیس جمهور می گفتند: هنگامی که به رئیس جمهور گفتیم که اسلم وطنجار در جذب تانکیست ها فعالیت می کند با برآشفتگی گفت این تبلیغات پرچمی هاست (صفحه ۱۵۵).

متأسفانه فردای روز دیدار با محمد سرور و رفقاییش، عازم جاپان شدم. و بنابراین سر کلاوه گفت و شنودها از هم گسیخته می شود. اما پس از بازگشت علاقه مندی به موضوع مرا واداشت تا دو باره در جستجوی سرنخی شوم که می گفتند حفیظ الله امین آنرا به دست و پای رفقایم گره زده بود.

اما متأسفانه نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین پس از کسب قدرت سیاسی نه تنها گزارشات "محرّم" وزارت داخله را، بلکه پرارزش ترین اسناد مصونیت ملی و دفتر پربهای خانۀ محمد داود را هم توسط یکی از گماشتگان خویش در محضر عام آتش زده بود. ورنه در آن اوراق اسنادی وجود داشت که هویت تره کی و امین را برعکس آنچه شعار می دادند هویدا می کرد.

احتمالاً به استناد همان اسناد بوده باشد که عبدالقدیر نورستانی به ضدیت حفیظ الله امین با کمونیست های دل بسته به شوروی (پرچی ها) باور کرده بود، ورنه مبارزه پیش کاران حزب انقلاب ملی ضدیت با کمونیست های پیرو شوروی، خصوصاً خلقی ها و پرچی ها، بود نه مغالزه و معاهده با آنها و یا تقویۀ یکی برضد دیگری، آنهم در اردو.

بنائاً پی بردن به گنه موضوع، آنهم بدون اسناد و شواهد و آنهم برای سقوط دولت جمهوری، که آیا خواست دولت شوروی بود یا منافع امریکا ایجاب می کرد و یا منحصر به حفیظ الله امین و دار و دسته اش، و یا مهمتر از همه غرور و خودخواهی و بیخبری خود ما، کاری بود دشوار و مشکل و آنهم در نبود اسناد محرم و شهود آگاه از قضایا. ولی در سال های بعد، از نوشته ده ها تن از کارمندان نظامی و سیاسی اتحاد جماهیر شوروی در افغانستان و دانشمندان و روزنامه نگاران غربی و محققین افغانی در باره سقوط دولت جمهوری بر می آید که:

حفیظ الله امین لته سیاه را در جامه سرخ با چنان مهارتی آستر کرده بود که حتی دولت مداران شوروی با همه طول و عرض شان، او را کمونیست پنداشته دیوانه وار می ستودند و بر جنایاتش کف می زدند. و احمقانه تر از همه اینکه پس از آنکه پی می برند که هم پیمان شان با کشورهای دیگری هم رابطه داشته است، برای کشتن وی سر از پا گم کرده به افغانستان لشکر کشی می کنند. آنهم به بهای تجزیۀ اتحاد جماهیر شوروی.

به هر صورت اگر به گفته سفارت امریکا در کابل، ساواک از حدوث حادثۀ هفت ثور آگاهی داشته بوده باشد، بایستی این را هم گمان برد که همکاری حفیظ الله امین با استخبارات وزارت داخله، همزمان با حضور ساواک در کابل، یک امر تصادفی نه، بلکه از قبل طراحی شده بوده است.

چنانچه در کوچه و بازار از زبان دوستان شنیده و گاهی هم از برداشت مخالفین فهمیده می شد که روز شش ثور که همه رهبران ح.د.خ. را وزارت داخله دستگیر کرده بود، حفیظ الله امین در خانه اش بدون مزاحمتی کودتا طراحی می کرد.

به احتمال نزدیک به باور، وزارت داخله نخواستۀ بود که حفیظ الله امین مانند دیگر رهبران ح.د.خ. که مقررات حکومت نظامی را در جنازه میر اکبر خیبر برهم زده بودند محاکمه نظامی شود، نه اینکه او را برای ایجاد شورش در اردو آزاد گذاشته باشد. زیرا شاید او وزیر داخله را فریفته باشد، اما نه تا سرحد همکاری، آنهم در ضدیت با رئیس جمهور و برهم زدن نظام جمهوری.

برابر با برداشت فوق، جنرال جان نثارخان رئیس استخبارات وزارت دفاع ملی حکومت جمهوری به نویسنده حکایتی دارد که:

در جریان سال ۱۳۵۶ش دو بار نام نویسنده صاحب منصبانی را که علناً در اردو بر ضد دولت و به طرفداری جناح خلق تحت رهبری حفیظ الله امین فعالیت می کردند، به وزیر دفاع ملی تقدیم داشتم. او علاوه بر اینکه به پیشنهاداتم توجه نکرد و آنرا تبلیغات پرچی ها گفت، مانع از آن شد تا با محمد داود رئیس جمهور ملاقات نمایم. و سپس علاوه نمود که: شخصاً به وزیر دفاع ملی به روز ۶ ثور ۱۳۵۷ش اطلاع دادم که فعالیت تخریبی در اردو توسط نمایندگان حفیظ الله امین جریان دارد. در عین روز محمد رفیع معاون قوماندان قوای ۴ زره دار، یکی از وابستگان حفیظ الله امین، از وزیر دفاع هدایت گرفته بود تا به تانک های قوای ۴ زره دار اجازه بدهند که جهت تمرین از گاراج های پل چرخی خارج و به طرف تنگ غارو حرکت کنند.

بعد از اطلاع از وزیر دفاع ملی خواهش کردم تا به تانکیست ها اجازه ندهند که روز هفت ثور به خارج قشله حرکت کنند، اما اوشان نپذیرفت.

صبح هفت ثور وزیر دفاع ملی به تمام قطعات قوای مرکز هدایت می دهد تا به خاطر دستگیری رهبران ح.د.خ. جشن بگیرند و اتن ملی برپا کنند.

ساعت ده صبح روز هفت ثور به وزیر دفاع ملی اطلاع دادم که تانک ها برخلاف هدایت شما به طرف کابل در حرکت اند.

گفت اطلاع دارم آمادگی گرفته می شود.

اگر بپنداریم که گفته های جنرال مذکور بعد از چند سال از حدوث حادثه هفت ثور، برای رفع مسئولیت وی از بیخبری اش در اردو نبوده باشد، باز هم کسانی که غلام حیدر رسولی را می شناسند باور نخواهند کرد که او با کمونیست ها دوستی داشته و یا با آنها مدارا کرده باشد.

اما ناگفته نماند که غلام حیدر رسولی فعال ترین و جسورترین شخصی بود که به حیث نفر اول در کودتا جذب شده بود و او را صاحب منصبان کودتا، خصوصاً تانکیست ها، هم دوست می داشتند و هم احترام می کردند. پس از رفتن به جاپان هم خود وی و هم کودتاچیان انتظار داشتند تا به حیث معاون رئیس جمهور برگزیده شود. اما تقرر شخص دیگری به جای وی باعث شد تا از رئیس جمهور گله مند شود، اما نه مخالف و آنهم تا سرحد همکاری با دشمنان دولت جمهوری.

با داشتن آگاهی از فروگذاشت و یا ناچیز شمردن معتمدین رئیس جمهور فعالیت های حفیظ الله امین را در اردو (۳۵ سال قبل از امروز)، با احتیاط نوشته بودم که کشور دیگری هم احتمالاً به سقوط دولت جمهوری به غیر از اتحاد جماهیر شوروی علاقه مند بوده باشد. آنهم به استدلال اینکه غلام حیدر رسولی، سید عبدالاله، عبدالقدیر و سید وحید عبدالله دشمنی خود را با کمونیست ها هرگز پنهان نمی کردند، ولی با وجود آن متوجه تصفیة رفقای خویش به نام پرچی (نافهمیده هم هدف با حفیظ الله امین) از اردو شده بودند تا جلوگیری از فعالیت های آشکار حفیظ الله امین در اردو.

ولی با گذشت سال ها کم کم سر و کله کشور دیگری هم در پهلوی اتحاد جماهیر شوروی در تخریب جمهوریت نمودار می شود. با آنهم تصور نمی شود که شاه ایران از سقوط دولت جمهوری آگاه بوده باشد. اما سهم وی را در تبلیغات گسترده جهانی برای تخریب جمهوریت (جهت بازگشت شاه) و ایجاد بدگمانی در محمد داود در باره کودتاچیان ۲۶ سرطان با همدستی شاه سابق افغانستان و خانواده اش را نمی توان نادیده گرفت. زیرا در واقع ایجاد همین بدگمانی ها بود که در بعضی از کودتاچیان ذهنیتی را بوجود آورده بود که گویا آنان برای کسب قدرت سیاسی استعمال شده بودند، و بدان مناسبت با مخالفین دولت جمهوری همدست می شوند. همچنان نمی شود باور کرد که ساواک یا برادر کلانش، از حمله بر ارگ ریاست جمهوری افغانستان در روز هفت ثور مطلع بوده باشد. زیرا حوادث هفت ثور چنان به سرعت یکی پی دیگری در ظرف کمتر از دو روز اتفاق می افتد که امکان خبر دادن و خبر گرفتن ساواک و یا "سی آی ا" (CIA) را کمتر می شود باور کرد. زیرا حفیظ الله امین پس از اینکه اوامر خویش را به نظامیان زیر فرمانش توسط سید محمد گلاب زوی به صبح ۶ ثور صادر می کند، خود به اصطلاح دست و پا بسته، پس از آن لحظه، تسلیم پولیس می شود.

الی قسمت پانزدهم ادامه دارد...